قاعده بازی

به مناسبت نمایش فیلم‌های خارجی در سینماهای مجهز به صدای دالبی تهران

زلزله در سینما

وحید اسلامی

صدای دالبی معجزه می‌کند، می‌لرزد و می‌لرزاند با صدای اعجاب‌انگیز سه‌بعدی، پچ‌پچ‌ها فراموش شده و فیلم سلطان بی‌چون و چرای سالن سینما می‌شود. دیرزمانی است که می‌گویند «تنها صدا است که می‌ماند» اما امروز می‌توان گفت تنها طنین صدای سه بعدی برخی از سینماهای استاندارد و مجهز به سیستم دالبی است که پس از نمایش فیلم تا مدت‌ها در ذهن مخاطب می‌ماند. فرهنگ سینما رفتن با تصویر و صدای خوب شکل می‌گیرد و فیلم باید عامل اصلی این فعل و انفعال باشد و سایر عوامل حاشیه‌ای سینما رفتن فراموش شوند. دوستی در هنگام دیدن فیلم «وحشت‌آفرینان» اولین ساخته «پیتر جکسن» در سالن کوچک حوزه هنری که صدای مطلوبی دارد در هنگام بیرون آمدن روح سرگردان فیلم از دیوار از ترس فریاد زده و تا پایان فیلم با تمسخر اطرافیان رو به رو شده است اما ظریفی می‌گفت که وقتی فیلم «کینگ کنگ» دیگر ساخته جکسن را در سینمایی در شهر لندن می‌دیده با دیدن صحنه‌ای فریاد کشیده و دیگران که دیده‌اند وی تا چه اندازه تحت تاثیر فیلم قرار گرفته، او را تشویق کرده‌اند. موسیقی و طنین صدا انتزاعی‌ترین شکل هنر است، هنری پیش‌ساخته که هرگونه مقاومتی را برای ذهن بیدار از میان می‌برد نافذ است و تاثیرگذار به گونه‌ای که «نیکوس کازانتزاکیس» نویسنده فقید یونانی در کتاب «سرگشته راه حق» می‌نویسد اول صدا بود و این صدا به قدری زیاد شد که گوشی برای شنیدن آن پیدا شد و «سهراب سپهری» به‌رغم تاکید به گل نکردن آب مجموعه خود را «صدای پای آب» می‌نامد. اگر چه خیلی‌ها دیدگاهی نوستالژیک نسبت به فیلم‌های صامت دارند و به قول «اورسن ولز» خالق «همشهری کین» بزرگترین هنرمندان تمامی هنرها صد سال پیش مرده‌اند اما باید توجه داشت که صدا انقلابی بزرگ در صنعت سینما به‌وجود آورد و شاهکارهای زیادی بر مبنای موسیقی شکل گرفت. اینچنین است که پولانسکی «مرگ و دوشیزه» را بر مبنای یک سمفونی با همین نام از شوبرت می‌سازد و «جوزپه تورناتوره» به مدد موسیقی شخصیت‌های فیلم افسانه ۱۹۰۰ را معرفی می‌کند، «فرانکو زفیرلی» فیلم «لوکاس برای همیشه» را در وصف اپرا می‌سازد و جین کمپیون «پیانو» را شخصیت محوری فیلمش قرار می‌دهد. و اسپیلبرگ با سربازان همراه شده و در هیاهوی ویرانگر جنگ با صدای معجزه‌گر دالبی تجربه جنگ را به مخاطبان القا می‌کند. به‌گونه‌ای که پس از ناشنوایی موقت «تام هنکس» با موج انفجار همه دوست دارند این ناشنوایی ادامه یابد و حتی فرمانده کر شود. این است تاثیر صدای اعجاب‌انگیز در هنر بی‌همتای هفتم که از مونو یا تک‌بعدی به دالبی سراند و در انتها به دالبی دیجیتال یا سه‌بعدی تبدیل شد، صدایی که تنها به تصویر ختم نمی‌شود بلکه کل سالن را دربر می‌گیرد و ریزش باران تنها در جلوی پرده نیست. انفجار ممکن است در زیر پای شما صورت گیرد هیچ‌جای امنی نیست باید با فیلم همراه شد، ترسید، خندید و لذت برد و این امر به مدد استاندارد شدن برخی از سینماهای تهران از جمله سینما فرهنگ و صحرا نمایش فیلم‌های خارجی در این سینماها برای مخاطبان ایرانی فراهم شده است. البته برای استفاده از تجهیزات سینماهای مجهز به سیستم دالبی سراند فیلم‌ها باید به این شیوه صدابرداری و صداگذاری شده باشند که این امر در مورد فیلم «دوئل» ساخته «احمدرضا درویش» صورت گرفت. اما در جشنواره فیلم فجر، درویش صدای سینما استقلال را نامناسب خواند ولی مسئولان این سینما در اقدامی سریع بخش‌هایی از یک فیلم خارجی را نشان دادند تا تفاوت سینمای دالبی ما با سینمای دالبی دیگران مشخص شود. در

مقابل نمی‌توان منکر اعجاز تصویر شد. «روبر برسون» فرانسوی و «اینگمار برگمان» سوئدی و حتی «یاسوجیرو ازو» موسیقی را تنها در موارد خاص به کار می‌برند و از این استفاده قصد به‌کارگیری حواس مخاطب را ندارند و صدا برای آنها البته بیشتر برای برسون مانند بازیگر بخشی از اجزای صحنه به‌شمار می‌رود و تصویر است که می‌ماند و حتی ذهن را راهنمایی می‌کند به همین دلیل دیدن فیلم‌های فیلمسازانی چون برگمان و برسون برای فیلمسازان دردسرساز است که ناآگاهانه و آگاهانه بر دنیای هر هنرمندی تاثیر می‌گذارد. البته تاثیر صدا و لحن را در فیلم‌های این اساتید نمی‌توان نادیده گرفت و این چنین است که وقتی کشیش فیلم «نور زمستانی» برگمان با صدای پرطنین خود می‌گوید پشت مخاطب می‌لرزد و دختر فیلم «سونات پاییزی» تنها به مدد صدای گیرای خود است که در مقابل مادر صحنه‌ای با تاثیرگذاری وحشتناک می‌آفریند. البته این وحشتناک معادل ترسناک نیست و بر فراتصور بودن تاثیر این صحنه صحه می‌گذارد. از طرفی دیگر فارق از سینمای روشنفکری و اصطلاحاً خاص در سینمای پرزرق و برق هالیوود صدا زیربنای تصویر است. تصور کنید وقتی جورج لوکاس «جنگ‌های ستاره‌ای» را می‌آفریند و یا «جیمز کامرون» قصد داشت «تایتانیک» را غرق کند و یا «پیتر جکسن» دنیای سرشار از موجودات عجیب و غریب خلق کند و یا «استیون اسپیلبرگ» صحنه ورود باشکوه سربازان را به ساحل به تصویر بکشد و یا «تیم برتن» به مریخ حمله کند به صدای مونو و بی‌تاثیر برخی از سینماهای تهران فکر می‌کردند آیا چنین آثاری ساخته می‌شد؟ بدون صدا صحنه‌های مبارزه «تایلر» باشگاه مشتزنی، «راکی بالبوای» مجموعه فیلم‌های «راکی»، «گاو خشمگین» اسکورسیزی و «ویل اسمیت» فیلم «کلی» چگونه می‌شد؟

بدون صدا و موسیقی آیا «بن هور»، «باراباس»، «بوچ کاسیدی و ساندس کید»، «روانی» و «لورنس عربستان» «السید» و «زوربای یونانی» محلی از اعراب داشتند و «توپ‌های ناوران» شلیک می‌شد؟ «رزمناو پوتمکین» به حرکت در می‌آمد؟ مرغ مقلد کشته می‌شد؟

سرگشته در بوئنوس آیرس

ترجمه: وصال روحانی

فیلیپ کمپ: این فیلم را با «آخرین آغوش» کار جاناتان دمی معروف اشتباه نگیرید هرچند برخی وجوه کوچک اشتراک در آنها دیده می‌شود. «آغوش گمشده» چهارمین فیلم بلند دانیل بورمن کارگردان آرژانتینی است و از برخی عناصر فیلم دوم او که «در انتظار مسیح» نام داشت و در سال ۲۰۰۰ اکران شد، وام می‌گیرد. مهم‌ترین مسئله این است که کاراکتر اول هر دو فیلم آریل نام دارند و نقش هر دو را هم یک هنرپیشه (دانیل هندلر) بازی کرده‌اند و هر دو هم در بوئنوس آیرس ساکن هستند. با این وجود «آغوش گمشده» را نمی‌توان ادامه‌ای بر فیلم سال ۲۰۰۰ بورمن تلقی کرد و در عین حال و در ادامه تضادها و شباهت‌ها، محیط این فیلم به گونه‌ای است که انگار ابزار و فضای فیلم نخست را از نو و به شکلی تازه آراسته و برای تشریح این قصه به کار گرفته باشند. در فیلم سال ۲۰۰۰، آریل یک شغل در یک شبکه تلویزیونی به دست می‌آورد و آنجا به زنی به نام لورا علاقه‌مند می‌شود اما لورا او را ترک می‌کند تا به جست‌وجوی پدر گمشده‌اش برود. در «آغوش گمشده» عنصر گمشده پدر خود آریل است که سرانجام خودش پیدا می‌شود. «در انتظار مسیح» به خاطر نداشتن یک نقشه و خط داستانی مشخص مورد انتقاداتی قرار گرفته بود و اگر دیالوگ‌ها و برخی اتفاقات را در «آغوش گمشده» مبنا بگذاریم، میزان این نقصان در این فیلم بیشتر است. و بیشتر زمان فیلم صرف به نمایش گذاشتن چهره غمگین و کنجکاو آریل در حالی می‌شود که می‌کوشد تابعیت لهستان را به دست بیاورد و به اینجا و آنجا روان است. برای او سفر در کشورهای جامعه اروپا آسان‌تر است، اما تقدیر او را به سمتی دیگر می‌کشاند. بورمن سعی داشته است تکه‌ها و قطعات این قصه را با عناصری تکمیلی پر سازد و از فرهنگ و شرح زندگی مردم کشورش برای این مهم سود می‌جوید. اکثر کاراکترهای انتخابی او برای متن قصه، مردمانی قابل قبول نشان می‌دهند؛ مادری که دائماً کیک می‌پزد، برخی دوستان آریل که به رغم داشتن مشکلات اجتماعی در مجموع آدم‌های بدی نیستند، مادربزرگ تکیده و عزلت‌گرایی که دائماً از جامعه‌ای می‌گوید که رنگ باخته و جامعه‌ای مدرن اما فاقد مفهوم جای آن را گرفته است، برادر بزرگ آریل که یک پول درشت به دستش رسیده و برای آینده برنامه‌هایی غیر قابل اعتماد دارد و یک دلال دغل‌باز که قرار است هوای آریل را داشته باشد و بدخواه او نباشد. نحوه کارگردانی و تصویربرداری بورمن هم عجیب می‌نماید ولی آن هم می‌تواند «نه چندان بد» توصیف شود. او بارها با دوربین‌اش پشت سر کاراکترهای فیلم خود و به ویژه آریل را می‌گیرد و شاید اثر مستقیم این قضیه لمس نکردن احساسات این کاراکترها توسط بیننده‌ها باشد. در آن صورت ما می‌پذیریم که چرا آریل در مجموع یک آدم گمشده است و به سوی اهدافی غیر منطقی می‌رود. او حتی یک بار در یک تماشاخانه به تنهایی می‌نشیند و به طور ناگهانی تصویری از مادرش و خواستگار سال‌های دور وی را می‌بیند. این چیست؟ بازگشت آریل به اصل خویش و یا برعکس تثبیت جدایی او از آنچه باید باشد؟ شاید دانیل بورمن در انتظار این بوده که تفحص و جست‌وجوی دائمی کاراکتر اول قصه‌اش مردم را به وی علاقه‌مند سازد. اما این کاراکتر آنقدر جذاب نیست که چنین کند، مگر کاراکتر آریل در فیلم دوم او چنین بود؟

■ **خلاصه داستان**

اینجا بوئنوس‌آیرس و زمان حاضر است. آریل یک دانشجو است که تحصیل‌اش را رها کرده و اکثر اوقاتش را در مغازه مادرش به نام سونیا می‌گذراند. مغازه‌ای که ویژه فروش لباس است. برادر آریل دست در کار صادرات برخی کالاها به بیرون از خاک آرژانتین دارد، اما به رغم برخی درآمدهای کلان کسب و کارش در آستانه سقوط است. در همان مجموعه فروشگاه‌ها، آقا و خانم نسالیگانیس نیز مستقر هستند که کارشان تعمیر رادیو و آرایش مو است و یک زوج کره‌ای هم حضور دارند که نام فامیلی‌شان کیم است. اوسوالدوی پیر هم آنجا یک دکه دارد اما هیچ‌گاه مشتری‌ای در آنجا دیده نمی‌شود. آریل در آن مجموعه با ریتا نیز که یک زن جوان است و در مغازه اینترنت آنجا کار می‌کند، مراوده دارد اما مادرش با این امر و با شخص ریتا مخالف است. با این حال فکر و ذکر آریل این است که چون فامیل‌اش یک رگ و ریشه لهستانی هم داشته‌اند، یک پاسپورت لهستانی بگیرد و از این طریق بتواند به اروپا سفر کند. الیاس پدر او هم سال‌ها پیش خانواده را ترک گفته و به اروپا رفته و دیگر برنگشته است. تغییرات و بالا و پائین‌هایی در کسب و کار مغازه‌داران مستقر در آن مجموعه روی می‌دهد و اولین آنها اوسوالدو است که به کلی تصمیم می‌گیرد دکه‌اش را بفروشد. ناگهان سروکله پدر آریل پیدا می‌شود. او یک دستش را از کف داده است. سونیا به او می‌گوید اگر هم پدرش سال‌ها پیش دست به آن کار زده و رفته، به خاطر دعوا و کشمکش با وی بوده است. الیاس می‌گوید مغازه اوسوالدو را خواهد خرید و همان جا کسب و کار خودش را دایر خواهد کرد. آریل احساس می‌کند از سرگردانی خارج شده است. از خودش می‌پرسد چرا به خارج برود و به چه سبب اروپا را هدف خود تعیین کند؟

■ **آغوش گمشده** (Lost Embrace)

محصول: آرژانتین، فرانسه و ایتالیا (۲۰۰۴)، **کارگردان**: دانیل بورمن، **بازیگران اصلی**: دانیل هندلر، آدریانا آیزنبرگ و خورگه دلیا، **مدت**: ۱۱۰ دقیقه

قلمرو خصوصی فرانک کاپرا

علی جعفر: هرچند قیاس فیلم وین ونگ با کارهای استاد بزرگ سینمای اجتماعی و کمدی- رمانتیک فرانک کاپرا عین بی‌تدبیری و تساهل است، اما در قسمت‌هایی از فیلم «آخرین تعطیلات» او همان روح کاپرایی جاری است و بهتر بگوییم او هم مثل صدها فیلمساز دهه‌های اخیر قصد داشته که مثل «استاد» فیلم بسازد. در «آخرین تعطیلات» جورجیا برد که کاراکتر اصلی است مثل شخصیت‌های کاپرایی در برابر سیستم معیوب بیمه در آمریکا و همچنین فسادهای کاری و سیاسی موجود در این کشور قرار می‌گیرد و با آدم‌های وابسته به این نمادها آشنا و یا رودررو می‌شود و بیننده به یاد شور و وجد فیلم‌های درخشان کاپرا می‌افتد و در یک لحظه حس می‌کنید که کاراکترهای اصلی «آقای دیدز به شهر می‌رود» (۱۹۳۷) و «آقای اسمیت به واشینگتن می‌رود» (۱۹۳۸) که هر دو را جیمز استوارت بازی می‌کرد، مقابل شما از نو تجدید حیات یافته و زنده شده‌اند و البته این تصوری بیش نیست و حقیقت چیزی به جز این است. با این حساب نباید تعجب کنیم که سناریویی که «آخرین تعطیلات» براساس آن ساخته شده، یک فیلمنامه ارژینال و فراموش شده از مرحوم جی‌بی پریستلی دستیار سال‌های دور «استاد کاپرا» است. با این حال جای تعجب دارد که چرا کویین لطیفه نتوانسته است در رل اصلی فیلم که کاراکتر جورجیا باشد چنان بدرخشد که پیشتر از او دیده‌ایم و از قضا برای نقش‌های کاپرایی نیز مناسبت داشته است. او پیشتر در «ساقط کردن خانه» (۲۰۰۳) و «آرایشگاه» (۲۰۰۵) در چنین نقش‌هایی به خوبی جا افتاده و صحنه را به خوبی شلوغ و پرحرارت ساخته بود و از آنجا که «آخرین تعطیلات» یک کمدی- رمانتیک و کار شلوغ اجتماعی است، انتظار این است که لطیفه در بطن آن به خوبی بنشیند، اما به دلایلی ناشناخته او صحنه را قبضه نمی‌کند و روح کاپرایی فیلم به شدت ناکامل می‌ماند. هرچه هست وین ونگ بااستعداد که کار قبلی‌اش فیلم «به خاطر وین دیکسی» بود، در فیلم جدیدش ما را با زنی آشنا می‌کند که تمامی عشق و زندگی‌اش آشپزی و آوازه‌خوانی است. از این طریق او با پولدارها هم آشنا می‌شود و تنها تردید و خدشه زندگی او زمانی شکل می‌گیرد که از خود می‌پرسد آیا به داخل زندگی آنان نقب بزند و یکی از آنها شود یا همانی که هست بماند، ولی این سئوال‌ها نیز بسیار دیر و فقط زمانی به سراغ او می‌آید که دیگر دیر شده و مشکلاتی بزرگ وی را احاطه کرده‌اند. براساس سناریوی تغییر یافته و مثلاً «به روز شده» فیلمسازان از روی کار اصلی پریستلی، ما به هتل پاپ در یک شهر توریستی در چک سفر می‌کنیم و آنجا تا دلتان بخواهد همان ثروتمندان بی‌خیالی که وصفشان آمد و یا «سیاستمداران به مسافرت رفته» مشاهده می‌شوند. با این حال زنی که توصیفش را آوردیم، با این حقیقت تلخ نیز مواجه است که آخرین روزهای زندگی‌اش را می‌گذراند و بر اثر ابتلا به یک بیماری صعب‌العلاج باید به زودی زود با زندگی وداع گوید. اگر کاپرا بود، از مرگ هم زندگی می‌ساخت، اما چون کار در دست ونگ است سوژه مرکزی فوق سبب می‌شود که یک رخداد پر از شور زندگی، سرشار از عامل تباهی شود و «شما»ی بیننده آن را بیشتر از زندگی حس کنید. صحنه‌ای تصنعی مثل نمایی که کویین لطیفه چهره و دستش را به سوی آسمان می‌گیرد و می‌پرسد چرا من؟ جزیی از ناکامی‌های ونگ در قیاس با کارهای کاپرا است و حتی وقتی فیلمسازان سعی داشته‌اند که ندای لطیفه را به آوازهای کلیسایی و سرودهای انجیلی پیوند بدهند، باز هم توفیقی به دست نمی‌آورند. ونگ، ژرار دپاردیو را نیز به خدمت گرفته است و این بازیگر «بزرگ‌تر از زندگی» نقش یک آشپز مجرب به نام دیدیه را بازی می‌کند، اما این عامل «معمولاً موثر» نیز نتوانسته است فیلم ونگ را از یک سطح معین بالاتر ببرد. دپاردیو که شاید این آخرین رل او در یک فیلم انگلیسی‌زبان بوده باشد، در جایی گفته است که این شاید برابر با بهترین نقش او (مثلاً در فیلمی مانند A wonderful Steak) باشد. اگر این گفته را به رغم دشوار و غیر قابل هضم بودنش بپذیریم، باید یادآور شویم که سایر اجزای این اثر سینمایی دلنشینی و تاثیرگذاری لازم را ندارند و فاقد رنگ و بویی هستند که از کارهای این ژانر انتظار آن می‌رود. کاپرا؟ با او کاری نداشته باشید. وی بزرگ‌تر از آنی بوده است که «آخرین تعطیلات» حتی قادر به نزدیک شدن به آن باشد. وارد وادی او نشوید.

■ **خلاصه داستان**

در نیواورلئان آمریکا و در زمان حاضر به سر می‌بریم. کاراکتر اصلی قصه زنی است به نام جورجیا برد که زندگی‌اش با آوازه‌خوانی در گروه «کر» کلیسای محل زندگی‌اش و آشپزی می‌گذرد و در مورد دوم او از امریل لاگاسه که یک آشپز بزرگ است، خط می‌گیرد. با این حال وقتی جورجیا برای یک چکاپ عادی به مطب پزشک می‌رود، آنجا به او گفته می‌شود که دچار یک بیماری داخلی سخت شده است و به زودی خواهد مرد. او از شغلش که آشپزی و کار در یک هتل است کناره می‌گیرد و هرچه دارد، می‌فروشد و با پول‌هایش یک سوئیت را در هتلی شیک در کارلووی واری چک (که هر ساله یک فستیوال عمده فیلم نیز در آن برگزار می‌شود) کرایه می‌کند. از قضا در همان زمان متیو کراگن هم که مدیر فروشگاه محل کار جورجیا بوده، در آن هتل سکنی گزیده است. او به آنجا آمده تا به معامله‌های تجاری مردی به نام استوارت که یک سناتور است، رونق بیشتری ببخشد. جورجیا آنجا با سرآشپز هتل که یک فرانسوی به نام دیدیه است، دوست می‌شود و راه‌های مختلف آشپزی را به یکدیگر می‌آموزند و به طباخ‌های کامل‌تری بدل می‌شوند. جورجیا با چند مهمان میلیونر و میلیاردر دیگر که در هتل ساکن‌اند نیز دوست می‌شود و محبوبیت بیشتری را در هتل به دست می‌آورد. کراگن که به هویت او شک برده است، به یکی دو کارگر هتل رشوه می‌دهد تا با انجام تحقیقاتی اطلاعات بیشتری را درباره این زن به دست آورند. کشف آنها صرفاً این است که جورجیا در اصل همان زنی نیست که ادعایش را دارد، ولی خود جورجیا بیماری‌اش را افشا و اعلام می‌کند که فقط چند روز دیگر زنده خواهد ماند. از آن پس طرفداران جورجیا بیشتر و بدخواهان کراگن فزون‌تر می‌شوند. یکی از کارگران هتل که شون نام دارد و دل به جورجیا باخته، از وی خواستگاری می‌کند. جورجیا نمی‌داند چه بگوید، اما از بیمارستان خبر می‌رسد که در تشخیص بیماری جورجیا اشتباهی روی داده بود و او نه تنها نمی‌میرد بلکه از هر کس دیگری سالم‌تر و قوی‌تر است! در نمای آخر فیلم جورجیا و شون یک رستوران مشترک و جدید را دایر می‌کنند تا کاسبی مفصل‌تری داشته باشند و میلیونرها را با بوی خوش غذاهایشان سرکیسه کنند.

■ **آخرین تعطیلات**(Last holiday)

محصول: آمریکا (۲۰۰۵)، **کارگردان**: وین ونگ، **بازیگران اصلی**: کویین لطیفه، ال‌ال کول‌جی، تیموتی هاتون و ژرار دپاردیو، **مدت**: ۱۱۱ دقیقه.

دنیای یک معلم ناموفق

رایان گیبلی: این اولین فیلم بلند مارن آده آلمانی در مقام فیلمنامه‌نویس و کارگردان است. پدر و مادر او، هر دو معلم بوده‌اند و با اینکه این فیلم مربوط به زندگی و کاراکتر معلمان می‌شود، اما نباید آن را لزوماً مرتبط با حرفه والدین او دانست. هرچه هست ما با مشکلات زندگی ملانی مواجه هستیم که یک معلم جوان حواس‌پرت و شاغل در یک مدرسه در جنوب غرب آلمان است. از طریق یک سری تصاویر که با دوربین‌های مستقر بر روی شانه و توسط نیکلای فون اگراوینتز گرفته شده، ملانی را دچار مشکلات و برخوردهایی متعدد در جامعه می‌بینیم. همکارانش او را نادیده می‌گیرند و شاگردانش نیز وی را مسخره می‌کنند. پس از هر شکست تازه، فیلمسازان بر روی چهره ملانی تمرکز می‌کنند و با چند کلوزآپ سیمای او در حالی که آن ناکامی را تجربه و تجزیه و تحلیل می‌کند، مقابل ما سبز می‌شود. این فیلم می‌تواند نوعی دیگر از یک فیلم تاد سولوندز به نام «به دل هاوس خوش آمدید» باشد، ولی با نگاه به ماجرا از دیدگاه محصلان و از آن سوی میز. در فیلم سولوندز ما با محصلانی مواجه می‌شویم که چون تحت ظلم و یا در معرض بی‌اعتنایی قرار می‌گرفتند، همین برخورد را با همگنان خود و سایرین داشتند. در «جنگل برای درخت‌ها» ملانی نمی‌تواند تشخیص بدهد که کاراکتر تورستن طرفدار و دوستدار اوست و وی را نیز با تمام کسانی که به او آزار رسانده‌اند، برابر و یکی می‌داند. تینا همسایه ملانی قادر به فهم او نیست و مثل سایرین به وی آزار می‌رساند، اما نگاه ملانی به تورستن مشابه همان برخوردی است که تینا با خود وی دارد. اینچنین است که این فیلم بدل به یک ضیافت تلخ برای بررسی روحیات و تنهایی زنان می‌شود و طبعاً در این زیرمجموعه تحت‌الشعاع فیلم‌های بسیار بهتر و معروف‌تری همچون repulsion، «پرسونا» و «نماها» قرار می‌گیرد. سئوال اصلی که بیننده از خودش می‌کند، این است که آیا ملانی قبل از شروع حرفه معلمی و تدریس به لحاظ هوشی و عقلی کاملاً سالم بوده و یا جنون آرام وی به آن ایام نیز بسط می‌یابد. صحنه‌ای که در آن طی یکی از کلاس‌های درس او با یک «شیر پاکتی» مورد تهاجم و اصابت قرار می‌گیرد، نشانگر اوج ناکامی‌های اوست، هر چند قبل از آن هم دائماً نشانه‌های بد بودن اوضاع را می‌بینیم و حرکت اجتناب‌ناپذیر ملانی به سوی بدبختی‌ها غیرقابل اغماض است. به واقع ما از همان سکانس‌های آغازین می‌بینیم که ملانی به سوی گیجی سوق می‌یابد و شاید برخی بیننده‌ها در این ارتباط به یاد بعضی سکانس‌های فیلم «سالم» کار تاد هینز بیفتند و از همان آغاز ما متوجه وجود روابطی منفی بین ملانی و تینا می‌شویم. با این حال نماهایی که آده ارائه می‌دهد آن قدر کوتاه است که تماشاگران از ابتدا نمی‌توانند اطمینانی درباره چیزهایی که می‌بینند، داشته باشند. ولی ما از آغاز حس می‌کنیم که ملانی با نوعی خودزنی و «خویش‌آزاری» در سقوط روحی خود بی‌تاثیر نیست و حداقل قضیه این است که آن را تسریع و تشدید می‌کند. به آرامی لبخندهای او تصنعی‌تر و عصبی‌تر می‌شوند و خبر از تلاطم‌های درونی او می‌دهند. حتی وقتی او در یک سکانس فیلم مدعی شیرین بودن تجربیاتش در مدرسه و محل کارش می‌شود، ما نمی‌توانیم حرف‌های او را جدی بگیریم. اوا لوبائو نقش این زن در رنج و محنت را با استادی بازی کرده و نشانه اصلی توفیق او در این نکته نهفته است که ما هنوز تا اواسط فیلم امیدواریم که مشکلات کاراکتر ملانی حل شود. به واقع لوبائو کاری کرده است که ما تمام چهره‌سازی‌ها و نمایش احساسات کاراکتر ملانی را به عنوان حقایق وجودی «یک آدم در حال گذر» بپذیریم. فقط ملانی نیست که سقوط می‌کند، وضع مدرسه محل کار او نیز چندان بهتر از خود وی نیست. وقتی مادر یک دانش‌آموز را صدا می‌زنند تا پیرامون رفتار مسئله‌ساز پسرش توضیح بدهد، او تمام تقصیرات را به گردن ملانی می‌اندازد. یک معلم دیگر مدرسه هدایایی را برای خودش می‌خرد و سپس ادعا می‌کند که شاگردانش آنها را برای روز تولدش به او هدیه داده‌اند حال آنکه بعداً مشخص می‌شود اصلاً روز تولد وی نبوده است. هیچ جای این مدرسه امن و عادی نیست. انداختن تمام گناهان به گردن ملانی منطقی نیست اما این کاری است که در متن قصه روی می‌دهد و بررسی روانکاوانه جامعه‌ای که فراروی ما است، کامل‌تر می‌شود.

■ **خلاصه داستان**

اینجا آلمان و زمان حاضر است. ملانی پوشل یک معلم زن ۲۷ ساله است که پس از جدایی از همسرش به شهری دیگر می‌رود تا شغلی تازه بیابد، ولی آنجا موفقیتی در کنترل شاگردانش ندارد. یک روز در کلاس درس یکی از شاگردان ملانی یک شیر پاکتی را به سمت او پرت می‌کند. ملانی که احساس تنهایی می‌کند، سعی دارد با دوستی با همسایه‌اش تینا به خودش دلداری و روحیه بدهد، اما به آرامی روابط این دو نیز رو به سقوط می‌رود و به دشمنان یکدیگر بدل می‌شوند و کار وقتی بالا می‌گیرد که یک روز یکی دیگر از معلمان مدرسه ملانی را در حضور شاگردانش به مسخره می‌گیرد و سایرین نیز او را به خاطر عدم برقراری نظم و ترتیب در کلاس‌اش به زیر سئوال می‌برند. ملانی دچار حمله عصبی می‌شود، به‌خصوص که تینا نیز حملاتش را به او در خانه مسکونی‌شان شدت بخشیده است. ملانی وقتی از همه چیز قطع امید می‌کند، سوار بر اتومبیل به داخل جنگل می‌رود و سرعت می‌گیرد ولی فرمان را رها می‌کند و به صندلی پشتی می‌رود و آنجا می‌نشیند و . . .

■ **جنگل برای درخت‌ها**

(The forest for the Trees)

محصول: آلمان (۲۰۰۴)، **کارگردان**: مارن آده، **بازیگران اصلی**: اوا لوبائو، دانیلا هولتز، یان نیومان و نینا فیدلر، **مدت**: ۸۲ دقیقه

خبرها

دعوت آکادمی از ۸۳ کشور

پایگاه خبری فیلم کوتاه: آکادمی علوم و هنرهای سینمایی آمریکا از ۸۳ کشور دعوت کرد که فیلم‌های‌شان را برای رشته بهترین فیلم خارجی هفتادونهمین دوره جوایز اسکار ارسال کنند. فیلم‌هایی می‌توانند در این رقابت شرکت کنند که زبانشان انگلیسی نباشد و در کشور خود بین یکم اکتبر ۲۰۰۵ تا ۳۰ سپتامبر ۲۰۰۶ حداقل به مدت یک هفته نمایش تجاری داشته باشند. فرم ثبت‌نام باید تا تاریخ دو اکتبر و نسخه‌ای از فیلم تا ۱۳ اکتبر به آکادمی برسد و از هر کشور تنها یک اثر پذیرفته می‌شود. جایزه بهترین فیلم خارجی در سال ۱۹۵۶ به فهرست جوایز اسکار افزوده شد و از آن زمان تا به حال، ۱۰۲ کشور مختلف فیلم‌های‌شان را برای شرکت در این رقابت معرفی کرده‌اند. مسئولان آکادمی اعلام کرده‌اند کشورهایی که دعوت‌نامه شرکت در این رشته را دریافت نکرده‌اند، می‌توانند با مسئول این بخش مکاتبه کنند و زمینه را برای شرکت نماینده خود فراهم کنند.

برگزیدگان جشنواره مستند مارسی

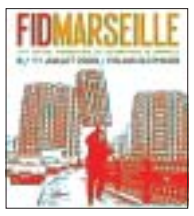

پایگاه خبری فیلم کوتاه: جایزه اصلی مسابقه بین‌المللی جشنواره مستند مارسی به شکل مشترک به فیلم‌هایی از فرانسه و برزیل رسید. این جشنواره که به عنوان رویدادی معتبر در حیطه سینمای مستند شناخته می‌شود از ششم تا یازدهم ژوئیه در فرانسه برگزار شد و هیات داوری از میان ۲۰ فیلم حاضر در بخش رقابتی بین‌المللی، آنجا ساخته شانتال آکرمن فیلمساز آوانگارد صاحب‌نام و پایان و پریسپیو ساخته ادواردو کوتینیو را شایسته دریافت جایزه اصلی دانست. بر اساس این گزارش، جایزه بخش مسابقه فیلم‌های فرانسوی نیز به مستند مردان به کارگردانی آریان میشل اختصاص یافت. در رقابت فیلم‌های اول نیز فیلم چینی تیان‌لی ساخته سونگ‌تیان جایزه را به خود اختصاص داد و از فیلم بهشت (فلیپ گوئررو) از کلمبیا تقدیر ویژه شد. جایزه جرجس دوبورگارد نیز در بخش بین‌المللی به فیلم اکوادوری کمیته و در بخش ملی به زندانی پل دیونس اهدا شد و نجیب بالخالدی از تونس جایزه تماشاگران را به دست آورد.

مستند اسپایک لی درباره توفان کاترینا

پایگاه خبری فیلم کوتاه: مستندی چهارساعته درباره بازماندگان توفان کاترینا به کارگردانی اسپایک لی فیلمساز آمریکایی به نمایش درمی‌آید. لی این مستند را پس از آن برای شبکه مشهور HBO ساخت که سال گذشته تصاویر ویدئویی این حادثه را دید و تحت تاثیر قرار گرفت. لی در یک گفت‌وگو با خبرنگاران در تور رسانه‌ای انجمن منتقدان تلویزیون آمریکا گفت: آنها (بازماندگان) مانند مردم یک کشور جهان سومی بودند، نه ایالات متحده آمریکا قدرتمند! فهمیدم این یک اتفاق مهم در تاریخ آمریکا است و می‌خواستم کاری درباره‌اش انجام دهم. مستند اسپایک لی وقتی سدها شکستند: مرثیه‌ای در چهار پرده نام دارد و در دو بخش طی روزهای ۲۱ و ۲۲ آگوست روی آنتن می‌رود. این فیلم شامل تصاویر جدیدی است که حین وقوع توفان در نیواورلئان ضبط شده‌اند، همچنین مصاحبه با شهروندان، مورخان و مقام‌های دولتی. لی درباره شیوه‌اش در ساخت این مستند گفت: ما اجازه دادیم افراد داستان خودشان را بگویند. این کاری است که فیلمسازان موفق انجام می‌دهند. من می‌خواستم احساسات جریحه‌دار شده این مردم را ثبت کنم. او خاطرنشان کرد که این مستند تمام چیزی نیست که در نیواورلئان رخ داده است.

نخستین جشنواره سینمایی عربستان

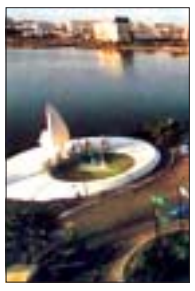

پایگاه خبری فیلم کوتاه: نخستین جشنواره فیلم عربستان سعودی از هفته گذشته آغاز به کار کرد و به مدت یک ماه ادامه خواهد داشت. به گزارش جشنواره نمایش بصری جده روز چهارشنبه ۱۲ ژوئیه با نمایش حدود دو ساعت فیلم کوتاه ساخته فیلمسازان بومی گشایش یافت. تماشاگران می‌توانند فیلم‌های حاضر را سه بار در هفته به مدت یک ماه تماشا کنند. خبرگزاری رویترز در این زمینه به ممنوعیت نمایش عمومی فیلم از دیدگاه برخی افراد در عربستان اشاره کرده و از قول دبیر جشنواره جده نوشته است: وزارت اطلاعات و فرهنگ گفت که این را سینما ننامیم و به آن «نمایش بصری» بگوییم. مشاعل العنازی در ادامه در کنفرانس خبری جشنواره گفت: امیدواریم نمایش این فیلم‌های کوتاه باعث پذیرش بیشتر سینما در کشور شود. با وجود مخالفت‌ها، فیلم‌های کوتاهی در شرکت «روتانا» که به شاهزاده الولید بن طلال تعلق دارد ساخته شده و حتی قرار است این شرکت فیلم‌های بلند تولید کند. یک مقام رسمی درباره جشنواره جده گفت: فیلم‌های حاضر در این جشنواره با مردم و سنت‌های سعودی سر جنگ ندارند و به موضوع‌هایی مانند تروریسم و زندگی روزانه در عربستان می‌پردازند. جالب است که تلویزیون عربستان قبلاً فیلم‌هایی با موضوع‌های مشابه پخش کرده است، اما این آثار در کویت و با حضور بازیگران کویتی ساخته شده بودند.